هو العلیم

قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان و عقوبات دنیوی و اخروی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسۀ دویست‌وسی‌ودوم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

ملاک حکم عقل نسبت به مسائل عرفی

ملاک در حکم عقل نسبت به مسائل عرفی همان‌طوری که فرمودند عبارت از حفظ نظام است؛ عقل در مسائل عرفی و روابط اجتماعی به ملاک حفظ نظام، حکم به حسن و قبح در مسائل و قبح عقاب بلا بیان به‌خصوص در مورد عقاب دنیوی دارد. البته بطلان این موضوع مسلّم است؛ به‌جهت اینکه برفرض اینکه ما سیرهٔ عقلائیه را قبول داشته باشیم این ملاک حفظ نظام براساس سیرهٔ عقلائیه ممکن است توجیه پیدا کند؛ اما به لحاظ حکم عقل، عقل در اینجا فقط حفظ نظام را ملاک برای قبح عقاب بلا بیان نمی‌داند؛ بلکه موازین ظلم و عدل را ملاک برای بیان قبح عقاب بلا بیان می‌داند ولو در مسائل دنیوی همان‌طوری که قبلاً عرض شد.

دیدگاه مرحوم آخوند دربارهٔ جریان قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان در امور دنیوی

بحث راجع به عقاب اخروی و مولای حقیقی است که این قاعده نسبت به مولای حقیقی همان‌طوری که مرحوم آخوند در کفایه دارند و حواشی ایشان چه صورتی پیدا می‌کند؟! این‌هم بر دو قسم است؛ یا ما کارهای مولای حقیقی را نسبت به عقاب دنیوی و مؤاخذهٔ دنیوی می‌سنجیم یا نسبت به عقاب اخروی و مؤاخذهٔ اخروی می‌سنجیم. اما نسبت به دنیوی ـ همان‌طوری که مرحوم آخوند در کفایه اشاره‌ای دارند و همین‌طور دیگران ـ این قاعده در مورد افعال مولا نسبت به عباد در امور دنیا جاری و ساری نیست[1] به‌جهت اینکه ما بسیاری از موارد را مشاهده می‌کنیم که باری تعالی این عباد را به انواع ابتلائات و انواع امراض و ضیق در امور معیشت ابتلا به فقد اولاد و مسائل دیگر دچار و مبتلا می‌کند؛ درحالی‌که این افراد، افراد مطیع هستند، به قول معروف تامّ الاطاعه و بسیاری از معاندین و مخالفین را در صحّت، عافیت، سعه و معیشةً مُرتاحة قرار می‌دهد؛ درحالی‌که آنها کافر و معاند و مغرض هستند. روی این حساب ما نمی‌توانیم این مسئله قبح عقاب بلا بیان را نسبت به مسائل و ابتلائات دنیا جاری بدانیم؛ چون عقاب در اینجا محقق است ولو اینکه شخص مطیع باشد و عدم عقاب محقق است ولو اینکه شخص عاصی باشد. این مربوط به مسئلهٔ دنیا است.

اشکال بر دیدگاه مرحوم آخوند

اما اشکالی که بر این مطلب اینها وارد می‌شود این است که ما فعل خداوند را از چه شبکه و از چه شباک

---

[1] کفایة الاصول، ج ۳، ص ۴۲.

باید مورد نظر و محلّ تأمل قرار دهیم؟! آیا عقاب، ابتلاء، فقدان اولاد، تضیق در معیشت و امثال‌ذلک اینها یک امور صدفه‌ای و برحسب اتفاق است و مانند سایر مسائل متداول بین الناس از روی هویٰ و هوس و اهویه و... نشأت‌گرفته از مسائل نفسانی و دل‌بخواهی و کیفیت سلیقه است؛ یااینکه همهٔ آنها دارای ملاک و دارای مصلحت و مفسده است؟!

اگر ما قائل به تحقق مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه باشیم قطعاً هیچ امری از امور که مستند إلی الله تعالی است بدون مصلحت تحقق پیدا نمی‌کند. همان‌طور که امام سجاد علیه‌السّلام در ادعیهٔ مبارکهٔ سجادیه راجع به ابتلائات به امراض[1] این دواعی بسیار عالی و غایات بسیار مهمی را حضرت مدّنظر قرار می‌دهد، تضیقاتی که برای اینها پیدا می‌شود....

مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه در ابتلائات دنیا

این‌همه روایاتی که داریم دالّ بر اینکه ابتلائاتی را که خداوند مؤمن را دچار می‌کند تمام آنها برای ترفیع درجات است، برای کفاره سیئات است. این‌همه روایات داریم برای چیست؟! شما بحثتان راجع به مولای حقیقی است یا مولای عرفی است؟! مولای حقیقی که کارش گتره نیست؛ بلکه روی حساب است و بی‌جهت که امری را انجام نمی‌دهد. یا آیات قرآن صریح بر این مطلب است؛ ﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۗ﴾[2] این‌همه تصریح بر اینکه کراهت و محبت نسبت به یک امر ملاک برای حسن و قبح نیست؛ ملاک حسن و قبح عبارت از مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است. لذا براساس مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است که خداوند متعال این امور را علیٰ حسب ما یَراه مِنَ المصلحة نسبت به عباد خود ولو عباد مطیعین جاری می‌کند و شاید برای عباد مطیعین حتی چرب‌تر هم بکند، کمی پیازداغش را هم بیشتر بکند! همان‌طوری که ما نسبت به ائمه علیهم‌السّلام می‌بینیم که تضیقاتی که برای ائمه علیهم‌السّلام بود به مراتب اکثر و اشدّ نسبت به تضیقات، امراض، فقدان اولاد و امثال‌ذلک نسبت به افراد دیگر بود.

یک مرتبه من از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ روی منبر در مسجد قائم در جلسهٔ صبح روز جمعه شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

> برای من مسلّم است که هرچه خداوند عبدی را بخواهد به مراتبی برساند ابتلائات او را بیشتر خواهد کرد!

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به صحیفه سجادیه، ج ۱، وَ کانَ مِن دُعائِهِ علیه‌السلام إذا مرضَ أو نَزَلَ بِهِ کَربٌ أو بَلِیّةٌ، ص ۸۹.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

ترجمه: «چه بسیار شود که چیزی را مکروه شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده، و چه بسیار شود چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است.» (محقق)

این هم شاهد حیّ و حاضر بر این مطلب البته إنشاءالله که ما دروغ نمی‌گوییم و اشتباه نکردیم ولی کیفیت صوتشان هم الآن در ذهن من هست.

علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله قطعی و به‌طور مسلّم است که هیچ ذرهٔ کاهی و کمترین مطلبی در این عالم صدفةً و برحسب اتفاق در این عالم به‌وجود نمی‌آید و این ناشی می‌شود از این ملاک کجی که متأسفانه ما داریم. ما نسبت به فلسفه و عرفان نظری اطلاع و آشنایی نداریم که تمام امور مستند به آن ذات حیّ قیوم است و تمام مسائل را ما نشأت‌گرفته از یک منبع حیات و منبع ذی شعوری می‌دانیم و خیال می‌کنیم که خدا مبتلا کرده است و می‌گوییم که باید بکند؛ حالا مرض را اینجا بیاورد آنجا ببرد، زلزله را در اینجا بیاورد، یک جا دیگر خسف بیاورد، یک جا دیگر صاعقه بیاورد، این اشکال ندارد. چون ما به مسائل عرفان نظری و فلسفهٔ متعالیه اطلاع نداریم مبانی اصولی ماهم زیر سؤال واقع می‌شود. اینجاست که می‌گویند اطلاع بر مبانی عرفانی و حکمی در کیفیت استنباط احکام دخیل است.

آنک مردن پیش چشمش تهلکه‌ست *** امر «لا تلقوا» بگیرد او به دست[1]

برای مولانا است.

من در این واقعهٔ روز عاشورا که در حرم امام رضا علیه‌السّلام اتفاق افتاده بود که یک عده شهید شدند، همین وهابی‌ها بمب منفجر کرده بودند یا بنا بر آنچه که معروف است منافقین بودند حالا هر کدامشان لعنة الله علیهم اجمعین، در این قضیه یک عده شهید شدند، حتی خود مرحوم آقا هم در تشییع جنازهٔ اینها در مشهد شرکت کردند؛ علیٰ‌کلّ‌حال ما یکی از این آقایانی که از اهل علم است خیلی معروف در مشهد، ایشان هم در همان موقع در حرم بود، البته پشت بود و ظاهراً ضربه‌ای هم به او می‌خورد و گوشش هم یک مقداری آسیب می‌بیند و خون‌ریزی می‌کند، نمی‌دانم پرده‌اش پاره می‌شود یا نه، علیٰ‌کلّ‌حال خیلی شدید نبود، مختصری بود و بعد به بیمارستان می‌برند و می‌آورند و خیلی مسئلهٔ مهمی نبود. ما به مناسبتی برای دیدنش رفتیم گفتیم: الحمد لله علی السّلامة و غیر ذلک گفت: الحمد لله خداوند ما را از این مهلکه نجات داد، این مهلکهٔ عظیمی بود! این آقا می‌گوید: این مهلکه بود! خب تو در حرم اما رضا هستی، هر کسی آرزو دارد که حالا که قرار بر این است بزنند در حرم امام رضا بزنند و در حال دعا بزنند؛ اگر آنجا فوت می‌کردی قطعاً شهید بودی اینکه شکی ندارد! کسی که به زیارت امام رضا بیاید و در همان‌جا هم کشته بشود، به‌نظر من هیچ سعادتی بالاتر از این نیست! حالا البته اگر آدم بداند، نباید برود اما یک‌طوری که من حیث لا یشعر حالا رفت هم خلاصه رفت! این در خیمهٔ امام رضا شهید شد؛ کدام سعادت از این بالاتر است؟! صحبت در این است که این را مهلکه

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر سوم، جواب حمزه مر خلق را.

می‌دانند و این را یک امر دنیایی مانند سایر این امور تلقّی می‌کنند. این به‌خاطر عدم اطلاع بر مبانی اصیل و حقیقی و ملاکات افعالی که در عالم دنیا انجام می‌گیرد و منشأ و سرچشمه و اصولِ فروعی که در اینجا تحقق پیدا می‌کند است که این‌گونه نسبت به آن حکم می‌کند.

پس تمام ابتلائاتی که خداوند متعال در این دنیا برای افراد به‌وجود می‌آورد، تمام اینها براساس یک ملاک است. در آیهٔ شریفه داریم؛ ﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ خَيۡرٞ لِّأَنفُسِهِمۡۚ إِنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِثۡمٗاۚ﴾[1] یعنی این راحتی و این مسائل به‌خاطر این است که ما می‌خواهیم آن‌طرف پدرش را دربیاوریم. فعلاً به آنها میدان می‌دهیم تا آن‌طرف پدرشان را دربیاوریم. حالا روی این حساب آیا صحیح است که ما بگوییم: مسئلهٔ قبح عقاب بلا بیان از طرف مولا در این دنیا نیست؟! چرا؟! خب این عین ظلم است؛ یعنی خداوند متعال یک نفر را در این دنیا به‌جهت یک عملی عقاب کند، عقابی که بدون بیان باشد یعنی بیان نداشته باشد؛ آیا این ظلم نیست؟! این ظلم است چه فرقی می‌کند؟! وقتی ما عمل مولا را عمل حکیمانه‌ای می‌دانیم و فعل او را فعل حکیمانه‌ای می‌دانیم، پس چطور یک مولای حکیم می‌آید بندهٔ خودش را ـ حالا به اخروی هم کاری نداریم به همین دنیوی ـ فرض کنید بچه‌اش را از او بگیرد به‌جهت اینکه یک نماز را بدون بیان ترک کرده است؟! اصلاً این ممکن است؟! این مولا را ما نمی‌خواهیم! اگر این آقا می‌خواهد و مقرّرین می‌خواهند بخواهند! ما مخلص این مولا هستیم؛ ما مولایی می‌خواهیم که ارحم الرحمین است، مولای خوبی است، با بندگان خودش به محبت و به لطف و اینها عمل می‌کند. وقتی بلا بیان عقاب کند وای به حال اینکه بیان داشته باشد که دیگر چه خاکی به سرمان بریزیم! آنجا چه کنیم؟! ما مولایی را می‌خواهیم که در آن دنیا تمام چیزهایی را که ما عناداً انجام دادیم ببخشد، حالا اینها بدون عنادش را هم می‌گویند: یقه‌ات گیر است! این دیگر خیلی سخت است! علیٰ‌کلّ‌حال «**أنا عندَ ظنِّ عَبدیَ المؤمنِ بی**»[2] این حدیث قدسی است و خیلی مهم است. اگر ما نسبت به خدای متعال ظن حسن و حسن‌ظن داشته باشیم او هم با ما با رحمت و عطوفت و اینها عمل می‌کند و اگر نه نسبت به او حسن‌ظن نداشته باشیم و سوءظن داشته باشیم او هم اعتنا نمی‌کند.

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

ترجمه: «آنان که به راه کفر رفتند گمان نکنند که مهلتی که ما به آنها می‌دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه آنها را (برای امتحان) مهلت می‌دهیم تا بر گناه و سرکشی خود بیفزایند.» (محقق)

[2] الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، بابُ حُسنِ اَلظَّنِّ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ، ص ۷۲، ح ۳:

«عن أبی الحسن الرّضا علیه‌السّلام قال: **أحسِنِ الظّنَّ باللهِ، فإنّ اللهَ عزّوجلّ یقولُ: "أنا عندَ ظنِّ عَبدیَ المؤمنِ بی، إن خیرًا فَخَیرًا و إن شرًّا فشَرًّا."**»

ترجمه: «امام رضا علیه‌السّلام فرمود: به خدا خوش‌گمان باشید زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوب است، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد باشد.» (محقق)

خودش هم راهش را نشان داده است دیگر از این بهتر؟! یک مقدار خلاصه ما زیرسبیلی یواشکی یک چیزهایی گفتیم! دیگر شما بگیرید و این‌قدر آن‌طرف نزنید این‌قدر خلاصه انیاب و اغوال برای ما درست نکنید! این یک مسئله بود.

سه مسلک راجع به عقاب اخروی

بحث راجع به عقاب اخروی است. راجع به عقاب اخروی سه مسلک مطرح است:

مسلک اول

مسلک اول اینکه اعمال از باب یک جنبهٔ علّی و از روی جنبهٔ مؤثریت و مسبّبیت موجب عقاب اخروی هستند و مسئله هیچ‌گونه به ارادهٔ خدا و به عبارت دیگر به خواست پروردگار برنمی‌گردد یا اینکه اراده و خواست پروردگار مبنی بر این است، هر دوتا فرق نمی‌کنند؛ یعنی من‌باب‌مثال اگر شما این سکّین را روی دستتان حرکت دهید سکّین دست را قطع می‌کند؛ حالا به خواست پروردگار باشد یا نباشد این اثر یک اثر تکوینی است؛ یعنی اثر تکوینی بر قطع سکّین است. البته خواست پروردگار و ارادهٔ پروردگار بر جنبهٔ تأثیر و تأثّر در نظام تکوین، اقتضای قطع را می‌کند لذا در بعضی از موارد ـ ذبح اسماعیل ـ می‌گوید: الخلیلُ یأمرنی و الجلیلُ ینهانی[1] در آنجا سکّین قطع نکرد و ابراهیم سکّین را به سنگ زد و مثلاً گفت که لماذا لا تَقطَع؟! و آن سکّین با لسان خود گفت: الخلیلُ یأمرنی و الجلیلُ ینهانی! حالا در این نظام هم مسئله به این کفیت است. چه ما قائل باشیم یا نباشیم در این دنیا هر عملی از انسان سر بزند فعل مسبب برای سببی است و علت برای معلول است که آن عقاب باشد یعنی جنبهٔ تکوینی و رابطهٔ حقیقی ـ نه رابطهٔ اعتباری ـ بین افعال و آن اسباب و علل وجود دارد. این یک قسم که ممکن است مسئله ترسیم بشود.

مسلک دوم

مسئلهٔ دوم این است که تمام عقاب‌ها و مثوبات در یوم القیامه و جنت و نار تجسّم نفس عمل باشند یعنی جنبهٔ علّیت و معلولیت نیست بلکه نفس فعل به‌صورت تجسم یک امری است. همان‌طور که در روایات داریم وقتی که شخص وارد قبر می‌شود یک انسان و جوان زیبایی آمد و از او سؤال می‌کند و می‌گوید: من نماز تو هستم مثلاً نمازی که در لیلةالرغائب خواندی[2] یا نمازی که در فلان‌جا خواندی. و من باتو هستم تا روز قیامت تااینکه تو را داخل در بهشت کنم. این روایت براین‌اساس است. این به‌صورت جوان زیبا درآمدن، صورت برزخی همان عمل است؛ یعنی همان عمل خودش فی‌حدنفسه یک جنبهٔ ملکوتی دارد. حالا اگر از این

---

[1] تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۷.

[2] البلد الأمین، ج ۱، ص ۱۷۰.

آقایان سؤال کنند چطور ممکن است آب خوردن من ـ اینکه دارم آب می‌خورم آب هیدورژن و اکسیژن است ـ تبدیل به انسان شود چه می‌گویند؟! یا این نمازی که من می‌خوانم این حرکت ید یک نوع ریاضت است، حرکت ید و رأس و سجود و رکوع و امثال‌ذلک چطور به یک شابّ جمیل تبدیل می‌شود؟! حالا از این مسئله بگذریم.

علیٰ‌کلّ‌حال مسئله‌ای که مطرح است این است که این نفس عمل در یوم القیامه به ارادهٔ پروردگار مبدّل به یک تجسمی می‌شود؛ التجسّمُ إمّا قبیح و إمّا حسن، این‌هم یک نوع در باب قضیه است.

راجع به این دو طریق فرمودند که قبح عقاب بلا بیان در اینجا راه ندارد چرا؟ چون انفکاک علت از معلول مستحیل است؛ چه ما قائل باشیم بر اینکه عمل مسبِّب برای عقاب است، پس این یک علّیت و سببیّت و مسبّبیت را در اینجا اقتضا می‌کند، یااینکه ما معتقد باشیم که خود نفس عمل، بدون جنبهٔ علّیت، مبدّل تکویناً متبدّل به آن صورت تجسمیه خواهد شد، پس قبح عقاب بلا بیان در اینجا معنا ندارد؛ به‌جهت اینکه عمل وقتی که در این دنیا قبیح باشد؛ این عمل قبیح خواهد بود إلی یوم القیامه، و اگر عمل حسن باشد این عمل إلی یوم القیامه حسن خواهد بود. چه عمل قبیح باشد چه صحیح باشد اثر عقاب در آنجا مترتب است؛ حالا چه قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان باشد یا نباشد یعنی اصلاً قاعده در این جاری نیست. اگر عمل را ما به این نحو بدانیم، اصلاً قاعده در اینجا جاری نیست؛ چون یک ارتباط وثیق و یک علقه‌ای بین علت و معلول موجود است که آن علقه هیچ‌وقت منفک نخواهد شد. اگر کسی شراب بخورد چه قاعدهٔ بلا بیان باشد یا نباشد نفس این شراب خوردن تبدیل به عقرب خواهد شد. یااینکه فرض کنید اگر کسی در اینجا نماز بخواند، نفس این صلاة تبدیل به صورت فرض کنید شجر، میوه یا بهتر حورالعین، بله تبدیل به حورالعین خواهد شد. مثلاً شما اینجا نماز خواندید، الآن یک حورالعین آنجا درست شد و منتظر شماست! شما از انتظار دربیاورید!

تلمیذ:...

استاد: نه حالا ایشان می‌تواند جواب بدهد که اگر قرار است ما با یک نماز یک حورالعین درست کنیم مدام اینجا نماز بخوانیم و ادامه بدهیم خلاصه آنجا بیشتر صف بکشند!

علیٰ‌کلّ‌حال مسئله در اینجا محلّ ایراد است و اشکالی که در این قضیه وارد است این است که بحثی راجع به تلازم عقلی بین مؤثّر و متأثّر و بین سبب و مسبب و بین علت و معلول نیست و تلازم بین هردو به‌نحو اکید تلازم عقلی است و انفکاکش مستحیل است. ما صحبت در کبرای قضیه نداریم، بحث در تشخیص صغریٰ است؛ شما از کجا این فعل را قبیح می‌دانید؟! صحبت در این است. این فعل را شما قبیح بدان، بعد راجع به بقیهٔ مسائل ما حرفی نداریم. این فعل را شما صریح بدان، ما راجع به لوازماتش دیگر بحثی نداریم. اگر این فعل قبیح باشد آنگاه یا به‌نحو تجسّم اعمال یا به‌نحو علّیت موجب عقاب است اما بحث راجع به این است که

فعلی که از روی عدم بیان صادر می‌شود، فعل قبیح نیست اصلاً آن فعل قبیح نیست تااینکه شما بخواهید آن را مطرح بکنید.

ما فعلی را قبیح می‌دانیم که آن فعل عن عمدٍ و عن بیانٍ باشد وقتی که عن عمدٍ و بیانٍ بود آن فعل قبیح است والاّ اصلاً به‌طورکلی آن فعل از دایرهٔ حسن و قبح بیرون می‌رود. نه‌اینکه بیرون برود؛ بلکه از این نقطه‌نظر بیرون می‌رود و به‌واسطهٔ آن ملاک نفسی که دارد و آن ملاک نفسی موجب حسن و قبح است، آن فعل در خارج مستحسن یا قبیح شمرده می‌شود. پس به‌طورکلی اشکال بر این قضیه هم وارد شد.

مسلک سوم

قسم سومی که راجع به تعلق و رابطهٔ بین افعال و عقاب گرفتند، فرمودند: این یک امر اعتباری است، این اراده و خواست پروردگار است؛ فعل در اینجا انجام می‌گیرد و ما اصلاً نمی‌دانیم قبیح یا مستحسن است؛ هیچ کار نداریم. خداوند متعال مترتب بر این فعل یک عقابی را محقق می‌کند؛ پس این فعلی که در اینجا انجام می‌گیرد ارادهٔ پروردگار به آن تعلق گرفته است و ما نمی‌دانیم ارادهٔ پروردگار بر چه ملاکی فعل را قبیح می‌داند و مستوجب عقاب، و بر چه ملاکی حسن می‌داند و مستوجب ثواب، ما ملاک را نمی‌دانیم. ملاک در بنای عقلا حفظ نظام است ملاک عبارت از ظلم و عدل است و ظلم و عدل مربوط به امور دنیوی است. لعلّ اینکه خداوند متعال ملاک دیگری برای عقاب داشته باشد ولو اینکه یک عبد فعل را مِن غیر عمدٍ و مِن غیرِ بیانٍ اتیان کند؛ لعلّ اینکه داخل در ملاک او باشد. او هم که ملاکش را به ما نگفته است که من بر چه ملاکی شما را عقاب می‌کنم!

پس قبح عقاب بلا بیان در اینجا هم نمی‌آید؛ به‌جهت اینکه قبح عقاب بلا بیان در آنجایی است که ما به ملاک مولا اطلاع و اشراف پیدا بکنیم و بعد آن‌وقت بدانیم این فعلی که در خارج انجام شد، مخالف با آن ملاک مولا است، پس مولا در اینجا ظالم است. پس روی این حساب مولا می‌گوید: من ملاک عقاب و ثواب را به شما نمی‌گویم بلکه می‌گوید: بروید احتیاط کنید چرا می‌گویید که بیان نیست، بیان نیست، شما باید احتیاط کنید. مگر بر مخالفت عن بیانٍ عقاب می‌کنم؟! فکر و سلیقه‌ام تعلق می‌گیرد بر عقاب، ولو بدون بیان.

بله، در یک صورت می‌توانیم بگوییم که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه... ـ این را من دارم بر بیان مقرّر اضافه می‌کنم، اگر مقرّر این حرف را بزند خیلی واقعاً کم آورده است! ـ اصلاً این مکلف حکم نائم را داشته باشد که اینجا دیگر عقابش بدون ملاک است، چون دیگر در اختیار مکلف نیست؛ مثل نائم باشد مثل مجنون باشد و این را هم اضافه می‌کنیم که اصلاً نسبت به مسئله ملتفت نباشد، که حالا بحث راجع به این می‌آید.

پس این مطلب که ملاک نداشته باشد و بیان نکرده است معلوم می‌شود که قبح عقاب بلا بیان جاری نیست.

جواب از این مسئله خیلی روشن است و این است که خود مولا این‌همه ملاک را آمده بیان کرده است؛ در روایات بیان شد در احادیث بیان شد در آیهٔ قرآن بیان شد مثل «**إنَّما اَلأعمالُ بِالنّیّاتِ و إنَّما لِامرِئٍ ما نَوَی**»[1] عملی که از روی اخلاص باشد پیش خدا ارزش و قیمت دارد. در نماز اگر ریا باشد آن نماز باطل است و عمل بدون اخلاص را خدا قبول نمی‌کند. عمل معاند را قبول نمی‌کند. تمام این روایات نشان می‌دهند که عمل عن صدقٍ و عن صفاءٍ مورد رضای مولا است و عمل از روی عناد و غرض مورد رضای مولا نخواهد بود. خب این خودش ملاک است.

روی این حساب اگر مولا یک بیانی را بر یک اساسی نفرستد و این عبد بیچارهٔ بدبخت بدون بیان این عملی را که انجام می‌دهد تقصیر ندارد پس دیگر عناد و غرضی در اینجا مطرح نیست. روی این حساب می‌توانیم بگوییم که قبح عقاب بلا بیان در اینجا جاری است. البته در این قضیه ما بحث داریم حالا کلام مرحوم کمپانی هنوز مانده است مطالبی که راجع به این قضیه گفته‌اند مانده است. ببینیم که اینها چه چیزی را احساس می‌کردند که نتوانستند زیر این قاعده بروند؟! چه مسئله‌ای را احساس می‌کردند؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد

---

[1] تهذیب الأحکام ، ج ۱، کِتابُ الطَّهارَةِ، بابُ صِفَةِ اَلوُضوءِ وَ اَلفَرضِ مِنهُ وَ السُّنَّةِ و الفَضیلَةِ، ص ۸۳، ح ۶۷. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۱:
«[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند] فقط قبولی اعمالی که انسان انجام می‌دهد مشروط می‌باشد به نیّت آنها.»